

تجزیه و تحلیل دلایل داخلی تداوم قدرت طالبان در افغانستان

محسن صادقی^۱

مسعود مطلبی^۲

چکیده:

جنبش‌های اسلامی در طول تاریخ منشا داخلی و خارجی داشته‌اند. در واقع جنبش‌های اسلامی به‌خصوص جنبش‌های متاخر اسلامی و نوبنیادگرایان با توجه به بحران‌هایی همانند بحران هویت، عقب ماندگی، جهانی سازی و رسانه‌ها صورت بندی و معنا شده‌اند. در نتیجه تا زمانی که این بحران‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی وجود دارند، این جنبش‌ها هم بازتولید خواهند شد. سوال و محور اصلی این نوشتار این است که دلایل بازتولید قدرت طالبان در افغانستان و فقدان مقاومت مردمی چیست. در تجزیه و تحلیل این موضوع باید و در چارچوب دلایل داخلی به بحران هویت در افغانستان، تداوم توسعه نیافتگی، تنش‌های قومی و مذهبی، بحران امنیت، فساد اقتصادی گسترده، فقدان حاکمیت قانون و... اشاره کرد. یکی از دلایل ناکامی کشورهای مداخله‌گر در افغانستان همچون امریکا را هم باید در همین چالش‌های داخلی این کشور جستجو کرد.

واژگان کلیدی: افغانستان، جنبش‌های اسلامی، طالبان، نوبنیادگرایی

^۱ - دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

^۲ - استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد آزادشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، گلستان، ایران: نویسنده مسئول

بنیادگرایی دینی گونه‌ای خاص از فرهنگی است که موج رو به گسترش آن در برابر جهانی شدن ظهور نموده است و در برابر مفاهیم مدرن مقاومت می‌کنند. مصداق‌های خاص‌گرایی دینی را در انواع خیزش‌های قومی، مذهبی و الهیات سیاسی می‌توان مشاهده کرد. این خیزش‌ها از یک سو خود معلول شرایط جهانی هستند و از سوی دیگر در برابر جریان فراگیر یکسان سازی ادغام جهانی نیز مقاومت می‌کنند. در کلی‌ترین مفهوم، بنیادگرایی به معنای اعتقاد به احیای ارزش‌های گذشته، تلاش برای بازگشت به اصل، یا الهام گرفتن از سنت‌ها و اصول مربوط به یک عصر طلایی در گذشته است.

به باور برخی از متفکران، پدیده بنیادگرایی به خصوص در دنیای اسلام، پدیده‌ای مدرن است و منظور از مدرن بودن بنیادگرایی آن است که بنیادگرایان مردمی سنتی نیستند ولی از ابزارهای مدرن برای تحقق اهداف خود بهره می‌گیرند، اما اگر منظور از مدرن بودن بنیادگرایی، سازگاری آن با ارزش‌های عصر روشنگری باشد، بدین معنا بنیادگرایی به هیچ وجه مدرن نیست، بلکه ضد آن است. بنیادگرایان دینی فرزندان مدرنیته هستند که برعلیه آن شوریده‌اند، دکمچیان می‌نویسد: اصل اساسی اسلام بنیادگرایانه، کاربرد صحیح و خالصانه مفاهیم عقیده است، بنیادگرایان به درجات مختلف، بیشتر سنت‌ها، نوآوری‌ها و بدعت‌های بعد از مرحله نخستین تاریخ اسلام را قبول ندارند. (دکمچیان، ۱۳۷۷: ۷۸)

به بیان دیگر در این دوره انسان‌های بیشتری با الهام از ایدئولوژی‌های احیاگر دینی و عموماً بنیادگرایانه افراطی بسیج شده‌اند. بی شک در این تقابل، پتانسیل خشونت بسیار بالا می‌رود تا جایی که توسل به هر وسیله‌ای از جمله اقدامات خشونت آمیز در راستای دفاع از ارزش‌ها مشروعیت می‌یابد و کنش‌های جمعی پر تنش و ستیزآمیز سازماندهی منظم تروریستی پیدا کرده و به تروریسم تحت لوای توجیهات مذهبی می‌انجامد. برای بسیاری از مردم در گوشه و کنار جهان درک علل خشونت مذهبی بسیار دشوار است. اکثر آنها خاورمیانه را منطقه بمب‌گذاران انتحاری، اجساد متلاشی شده و مبلغان مذهبی تندرویی می‌دانند که پیوسته فتوای جهاد صادر می‌کنند. بنیادگرایی در مذهب سنی نمود بیشتر دارد و جنبش‌های متعددی با الهام از تعالیم پیشگامان اهل تسنن شکل گرفته‌اند. (کپل، ۱۳۷۹: ۱۶) به نظر آلیور روی مسلمانان در مواجهه با پیشرفت و تهاجم تمدن غربی، سه نوع عکس‌العمل نشان داده‌اند: گروهی، حسرت گذشته را خورده و معتقدند که این اسلام است که تمدن را برای غرب به ارمغان آورده است. گروه دوم، فرضیه بالا را رد کرده و بر این باورند که هیچ دلیلی برای برتر دانستن ارزش‌های غربی وجود ندارد. گروه سوم نیز از اسلام دفاع کرده و عنوان می‌کنند که هر چیزی را که انسان نیاز دارد در قرآن و سنت وجود دارد و اسلام، بهترین دین می‌باشد. (roy, 1994: 11) بنیادگرایی دینی، نهضتی

سنت‌گرا نیست. آنها برای مقاومت اجتماعی و قیام سیاسی همواره به بازسازی هویت فرهنگی متوسل شده‌اند که در واقع پدیده‌ای فرامردن است و در جامعه شبکه‌ای اگر هویت برنامه‌دار پدید آید از دل مقاومت‌های جماعت گرایانه رشد می‌کند. به نظر کاستلز بنیادگرایی دینی به تمامی عوامل زیر مربوط بوده است: نابودی جوامع سنتی، ناکامی دولت ملی برخاسته از نهضت-های ملی‌گرا در به انجام رساندن نوسازی و ناکامی در توسعه اقتصادی و توزیع منافع رشد اقتصادی بین تمامی جمعیت. پیدایش گروه‌های نوبنیادگرای وهابی و سلفی همچون طالبان و القاعده و حقانی و چگونگی مقابله با آن به یک موضوع مهم فرهنگی و سیاسی برای بسیاری از کشورهای جهان به صورت عمومی و کشورهای اسلامی تبدیل شده است. ضرورت نگاه ریشه‌ای به این گروه‌ها بسیار مهم است و این گروه‌ها را نباید تنها ساخته و پرداخته ابرقدرتها دانست. در عصر جهانی شدن و تکنولوژی پیشرفته، دیگر تروریسم در مرزهای ملی یا منطقه‌ای محصور نمی‌ماند. تروریست‌ها همگام با روند جهانی شدن پیشرفت کرده‌اند اما هرگز در قید و بندهای بین‌المللی ناشی از آن گرفتار نشده‌اند.

پیشینه تحقیق

در خصوص بنیادگرایی دینی موضوعات مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است متفکرانی همچون دکمجان، هشام شرابی، عشاوی، کاستلز، الیویر روی، اکبر احمد، ژیل کپل بر روی مسائل پیرامون اسلام و جهانی شدن مطالبی عرضه کرده‌اند.

اسلام و پست مدرنیسم، نوبنیادگرایی، آینده اسلام و غرب، عقل‌گرایی و جنبش‌های اسلامی، جهانی شدن و اسلام سیاسی، اسلام و مدرنیته، جنبش‌های اسلامی و هویت، نمونه‌هایی از پژوهش‌ها در این زمینه می‌باشد. در ایران حمید احمدی، داود فیرحی، حمیدعنایت، هادی خسروشاهی، امیر نبوی و داود موثقی مباحثی با رویکرد به پدیده بنیادگرایی و ریشه‌های آن و ظهور و دگرگونی جریان‌های اسلام‌گرا انتشار داده‌اند و مروری بر نظریات پیشگامان بنیادگرایی به منظور فهم عمیق مساله داشته‌اند.

- قره‌گوزلو در کتاب "ظهور و سقوط بنیادگرایی در افغانستان" در سال ۸۶ بیشتر به حمایت-های آمریکا، عربستان، امارات از گروه‌های بنیادگرا در افغانستان پرداخته است و این کشورها را مسبب پیدایش تروریسم در افغانستان و پاکستان می‌داند.

- حسن واعظی در کتاب خود با عنوان "ریشه یابی تروریسم و اهداف آمریکا از لشکر کشی به جهان اسلام" (۱۳۸۰) موارد خاصی را بررسی می‌نماید.

- محمد علی ناجی راد (۱۳۷۸) در تحقیقی پیرامون "جهانی شدن تروریسم و علل همکاری کشورهای جهان علیه آن" جهانی شدن را عامل ظهور و گسترش گرایش‌های تروریستی می‌داند.

در منابع خارجی بیشتر به چگونگی واقعه ۱۱ سپتامبر و اقدامات تروریستی القاعده و طالبان پرداخته‌اند و بیشتر به صورت تک جانبه پدیده تروریسم را بررسی کرده‌اند به طور مثال مارسدن در کتاب "جنگ، مذهب و نظم نوین افغانستان" بیشتر بر استراتژی نظامی امریکا در مقابله با القاعده پرداخته است. لازم به ذکر است در هیچ کدام از این منابع به موضوع به تداوم قدرت طالبان اشاره نشده است.

چارچوب مفهومی

بنیادگرایی واژه‌ای است که اصالتاً و نخستین بار برای اشاره به جنبش‌های مختلف پروتستان در آمریکا به کار رفته است. ویژگی غالب این جنبش‌ها که توجیهی برای نامگذاری‌شان تحت این عنوان واحد شده، رجوع مجدد به فهمی سره و ناب از منابع و متون اولیه سنت مسیحی و پیراستن آن از شوائبی است که در اثر مدرنیته عارض این سنت دینی گشته است. (Tibi, 2008:8) پراکندگی در این باب چنان بالاست که گاه با واژه‌هایی چون بنیادگرایی، اسلام سیاسی، جنبش‌های اسلامی معاصر، احیاءگری اسلامی و مانند آن معامل‌های یکسان می‌شود که این امر عمدتاً به دلیل غلبه ضلع سیاسی این پدیده در جهان معاصر است. ممتاز احمد بنیادگرایی را جنبشی در تلاش برای حصول مقاصد پنج گانه زیر دانسته است:

- ۱- احیای قرآن و سنت خلفای راشدین
- ۲- نفی تحولات بعدی در دوران میانه جهان اسلام به ویژه در زمینه‌های فقه، کلام، فلسفه و...
- ۳- انفتاح ابواب اجتهاد برخلاف رأی علمای گذشته سنی
- ۴- تلقی حداکثری از اسلام به عنوان طریقی جامع برای زندگی برخلاف نظر علمای سنتی که آن را محدود به شهادت، نماز، روزه، صدقه و حج می‌دانند
- ۵- جایگزین کردن اسلام عامیانه یا صوفی با اسلام راست کیشانه (تهذیب و خلوص عقیدتی و رفتاری)

مورد اخیر در بیشتر حرکت‌های بنیادگرایانه در جهان اسلام قابل مشاهده است؛ از وهابیت در شبه جزیره تا سید جمال، محمد عبده و رشید رضا در مصر، به سختی می‌توان حرکتی بنیاد-گرایانه در جهان اسلام یافت که بدون این ویژگی‌ها باشد. (Ahmad, 1999:462-463) شیرین هانتر می‌نویسد: معنای به کار گرفتن قوانین به گونه اصلی و ناب آن است. از این دیدگاه، بنیادگرایی اسلامی به راستی بنیادگرا است اما این تنها ویژگی آن نیست، در واقع آنچه آن را متمایز می‌سازد و مایه تهدید آمیز بودن آن می‌شود، برداشت یکسره سیاسی و ایدئولوژیک آن از اسلام است. (hunter, 2011:189)

بنیادگرایان افکار و عقاید خود را متأثر از مذهب و متون مقدسی می‌دانند که آنها را به جهاد

و مقاومت در برابر کفار هدایت کرده و الهام بخش حرکت‌های آنان در این مسیر می‌باشد. دنیای آنان معمولاً در دو حوزه ما و آنها خلاصه می‌شود و مبنای این دین، متون مذهبی و میزان تقید افراد به آموزه‌های مذهبی است. در نگاه بنیادگرایان مذهبی در هر کدام از ادیان بزرگ جهان، پیروان دیگر ادیان در گمراهی و تاریکی زندگی کرده و جمعیت کفار را تشکیل می‌دهند. در داخل یک جامعه نیز همین معیارها، اساس تقسیم بندی‌هایی است که در ذهن گونه‌ای تقابل را تداعی می‌کند. (کپل، ۱۳۷۹: ۱۵۰)

بنیادگرایی دینی به معنای کوشش برای احیای ارزش‌های مذهبی در مقابل ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های مدرن، واکنش‌های عمومی و سراسری در قرن بیستم میلادی بوده و در فرهنگ‌های مذهبی گوناگون اعم از مسیحی، یهودی و اسلامی پدیدار شده است. (Castells, 2000: 27)

جنبش‌های اسلامی جنبش‌هایی هستند که در چند دهه اخیر به وجود آمده‌اند؛ در واقع جنبش‌هایی که واکنشی به تحولات داخلی و بین‌المللی در چند دهه اخیر شناخته می‌شوند که به طور معمول از این جنبش‌ها به عنوان جنبش‌های نو بنیادگرا نام برده می‌شود البته باید خاطر نشان کرد که هرگونه تقسیم‌بندی از جنبش‌های اسلامی به لحاظ تاریخی - علمی و محتوایی با انتقادات و اشکالات عمده‌ای مواجه بوده است به عبارت دیگر به صورت جامع نمی‌توان به تقسیم‌بندی جنبش‌های اسلامی پرداخت گرچه در طول چند دهه اخیر تقسیم بندی‌های متفاوتی از جنبش‌های اسلامی شده که از آن جمله می‌توان به تقسیم‌بندی فکری، سیاسی و اقتصادی اشاره کرد.

بسیاری از نظریه‌پردازان غربی که رویکرد جهان سومی دارند و تعداد زیادی از نویسندگان مسلمان، بنیادگرایی را اساساً پدیده واکنشی می‌دانند. بنابراین رویکرد بنیادگرایی نه حرکت‌های خودجوش و خودانگیخته بلکه اقدامات عکس‌العملی و پاسخی به تغییرات و فشارهای محیطی است. البته عواملی که باعث فعال شدن و شکل‌گیری این جریان‌ها می‌شود می‌تواند بسیار مختلف باشند. از بحران‌های داخلی مانند فقر و محرومیت، بحران هویت، ناامیدی و یأس، فساد و ناامنی، بحران مشروعیت گرفته تا عوامل و شرایط جهانی این ظرفیت را دارند که جنبش‌های از این دست را در پی داشته باشند. از این رو می‌شود، رویکرد واکنشی را نیز به دو زیرمجموعه دیگر تقسیم کرد:

- ۱- واکنش به امواج سکولاریسم، لیبرالیسم و فرهنگ غربی
- ۲- واکنش به بحران‌های داخلی مانند استبداد، فساد سیاسی، فقر و... هرچند رویکرد واکنشی، پویایی و توانمندی اسلام را اذعان می‌کنند و رمز بقاء و نفوذ اسلام را علیرغم دوره‌های رکود با ویژگی‌های ذاتی آن گره می‌زنند اما موج کنونی بازخیزی اسلام را نه از پیامد ویژگی‌های اسلام

بلکه ترکیبی از پدیده بیگانگی اجتماعی و محرومیت‌های اقتصادی و سیاسی می‌بینند. افرادی مانند گنو، کاستلز، جان نیزبیت و پاتریشیا آبردین، اسکات توماس، جف هینس، ساهلیه، میلز و آنتونی گیدنز از جمله کسانی هستند که در این دسته قرار می‌گیرند. (مجیدی، ۱۳۸۶: ۴۲)

- نظریه دکمجیان

هرایر دکمجیان در کتاب جنبش‌های اسلامی در دنیای معاصر یک رابطه‌ی علی در دنیای اسلام و خیزش و جنبش‌های بنیادگرایانه را ترسیم می‌نماید. او معتقد است که به لحاظ تاریخی هر زمانی که در دنیای اسلام بحرانی به وجود آمده در واکنش به آن، حتما جنبشی نیز شکل گرفته است. لذا دکمجیان، تمامی جنبش‌های اسلامی و تحرکات بنیادگرایانه را در واکنش به بحرانی می‌داند که دنیای اسلام با آن مواجه بوده است. او این مسأله را این‌گونه توضیح می‌دهد که: «یک الگوی تجربی تاریخی در این مورد، رابط علت و معلولی میان بحران‌های اجتماعی و ظهور جنبش‌های مذهبی انقلابی و یا تجدید حیات طلبانه است که خواستار از بین بردن نظم رسمی موجود و ساختن جامعه‌ای نوین برپایه ایدئولوژیک ویژه خود هستند. در نتیجه، ایدئولوژی این جنبش‌ها هم جامع و هم غیر قابل‌انعطاف و منعکس‌کننده‌ی پاسخ‌ها و عکس‌العمل‌های رهبران فرهمند در قبال شرایط بحرانی است. بنابراین صرفاً تصادفی نیست که جنبش‌های بنیاد-گرایانه‌ی دارای زمینه‌های سیاسی و فرهنگی مختلف، هنگامی توان قدرت معنوی، اجتماعی-سیاسی را به دست آورده‌اند که دو شرط ملازم یکدیگر، در جامعه وجود داشته باشد. اول ظهور یک رهبر فرهمند؛ دوم جامعه‌ای که عمیقاً دچار آشفتگی است. جنبش‌های اسلام‌گرایانه‌ی گذشته، با این دو پدیده مواجه بوده‌اند و جنبش‌های اسلامی کنونی نیز از این امر مستثنی نیستند. (دکمجیان، ۱۳۷۲: ۸۱)

او بحران‌هایی که جوامع اسلامی دچار آن هستند را این‌گونه برمی‌شمارد: بحران هویت، بحران مشروعیت، فشار و سرکوب، تضاد طبقاتی، ضعف نظامی، بحران فرهنگی. دکمجیان با استخدام نظریه‌های مختلف در قالب مدل دوری خود در صدد تحلیل جنبش‌های اسلامی بر آمده است. او این کار را با ترکیب کردن چارچوب‌های نظری مختلف انجام می‌دهد. مقوله‌های سابق‌اند که به کارگیری یک روش مفهومی برگزیده برای ترکیب نظریه‌های بحران، رهبری، شخصیت، تضاد طبقاتی و علیت دیالکتیکی را ضروری می‌سازد. (سمتی، ۱۳۸۲: ۱۰۶) او خود بر دیدگاهی بومی-اسلامی تأکید دارد که متکی بر الهیات و تاریخ و نوشته‌های نظریه پردازان اسلامی است. اما در نهایت دیدگاه‌های تئوری اجتماعی غربی در این رابطه از جمله نظرات اریکسون درباره شخصیت و رهبر مذهبی، و مفهوم قدرت رهبری فرهمند و پیامبر گونه ماکس وبر را به این دیدگاه بومی می‌افزاید. (سمتی، ۱۳۸۲: ۱۰۷) دکمجیان درصدد ارائه یک الگوی دوری برای منظور خود است. وی با استفاده از دو مفهوم سقوط و رستاخیز، اذعان می‌دارد که جنبش‌های اسلامی در واقع در

یک فرآیند دیالکتیکی واکنش‌های مسلمانان به دوران‌های سقوط بوده است و این با تکرار بحران‌ها به ضرورت دوری بازگشت می‌کند. او برای اثبات ادعای الگو دوری جنبش‌های اسلامی به ریشه‌یابی تاریخی پرداخته و مصادیق متعددی را از این سقوط و بازگشت نشان می‌دهد. او بدین منظور، به حدیث معروف سنی رأس ماء نیز اشاره می‌کند که از زبان پیامبر(ص) نقل شده است و فرمودند: همانا هر صد سال فردی از امت من برانگیخته شده و دین مرا تجدید می‌نماید. (دکمیحیان، ۱۳۷۲: ۱۱)

- نظریه احمد خورشید

احمد خورشید محقق پاکستانی و عضو جماعت اسلامی پاکستان نیز با تمرکز بر تقابل جنبش‌های اسلامی در دو سده اخیر با استعمار و عملکرد آن در جهان اسلام، ظهور جنبش‌های اسلامی را محصول واکنش به استعمار می‌داند. از نظر او سیاست‌های استعماری چهار اثر بر جوامع اسلامی گذاشته است:

- ۱- غیر مذهبی کردن جوامع اسلامی
- ۲- قطب‌بندی کردن آموزش بر محور نهادهای آموزشی سنتی و نهادهای آموزشی نوین که به ظهور گروهی از نخبگان جدید که با مردم بومی بیگانه بودند منجر شد.
- ۳- سلطه الگوی غربی و وابسته شدن کشورهای اسلامی به غرب.
- ۴- بحران رهبری ناشی از زوال رهبری سنتی جوامع اسلامی و تحمیل رهبری سیاسی از خارج. (سمتی، ۱۳۸۲: ۱۰۰)

در واکنش به این پدیده استعماری از نظر احمد خورشید سه استراتژی پدید آمده است: استراتژی اول) نوگرایی: طرفداران این استراتژی را پیروی و تقلید جوامع اسلامی از غرب به- جای توسعه بنای اقتصادی و اجتماعی می‌دانند.

استراتژی دوم) مقاومت حفاظتی: اینها گروهی از افراد پای‌بند سنت‌ها و هنجارهای اسلامی بودند که تنها راه چاره را بازگشت کامل به اسلام و نفی هرگونه نوگرایی و رد پیشرفت‌های غربی می‌دانستند. آنها انعطافی در مقابل پیشرفت‌های جدید و دست‌آوردهای جدید بشری نداشته و همگی را به نام اسلام رد می‌کردند.

استراتژی سوم) تجدید حیات اسلامی: این افراد در برابر تمدن غرب و دست‌آوردهای جدید بشری رفتار گزینشی در پیش گرفته‌اند، لذا ابعاد مثبت و منفی غرب را از هم باز می‌شناسند. آنها خواستار بازگشت و احیاء اسلام به عنوان یک جنبش اجتماعی- سیاسی هستند که می‌خواهد به پیام اولیه اسلام برگردد. (لک، ۱۳۸۰: ۲۵) هر چند احمد خورشید به هویت خیزش و احیا اسلامی اشاره کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد این تقسیم‌بندی‌ها صرفاً در مقام معرفی حرکت‌های

اسلامی باقی مانده و از توضیح چرا و چگونگی ظهور یک جنبش اسلامی باز می‌ماند. برای تبیین ماهیت و چیستی یک جنبش اسلامی بر ماثبه پدیده‌های اجتماعی می‌بایست چارچوب نظری منسجم و نظام‌مندی را برای تبیین آن به استخدام گرفت. ولی این تقسیم‌بندی جریان‌ات اسلامی نمی‌تواند از توضیح ویژگی‌های مطرح شده در تقسیم‌بندی فراتر رفته و به تبیین پدیده جنبش اسلامی بپردازد و از این رو در مقایسه با کار هر ایر دکم‌جیان، می‌بینیم که دکم‌جیان دارای یک چارچوب نظری نظام‌مند و پیچیده می‌باشد و در آن جنبش اسلامی، چون پدیده‌ای اجتماعی مورد تبیین قرار گرفته است.

- نوبنیادگرایی

با توجه به تغییر و تحولاتی که در اواخر سده بیستم در سطح جهانی به وقوع پیوست و تغییراتی که در سیاست‌گذاری‌ها، فناوری‌ها، تکنولوژی‌ها، فروپاشی مارکسیسم به وجود آمد، جنبش‌های اسلامی نیز دچار تغییر و تحولاتی شدند. برخی از جنبش‌های گذشته اسلامی در زمینه اهداف، مکانیزم‌ها، سازوکارها، شیوه‌ها و الگوهای رفتاری تغییر پیدا کرد و یا جنبش‌های نوینی در جهان اسلام، به وجود آمدند که متفاوت از جنبش‌های گذشته تعریف می‌شوند که از این جنبش‌ها به نام نوبنیادگرایی یاد می‌شود. آنچه که اهمیت دارد؛ علل تغییر و تحول، در جنبش‌های اسلامی و شکل‌گیری نوبنیادگرایی اسلامی و به عبارتی، بررسی خاستگاه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی این جنبش‌ها است که این مسئله در دو سطح کلان و خرد مورد بررسی قرار می‌گیرد. سطح کلان، بیانگر علل جهانی این جنبش‌ها است، چرا که از اهمیت اساسی برخوردار هستند و عامل اصلی این جنبش‌ها، تغییر و تحول جهانی است. اما در سطح خرد و پایین‌تر، باید به مسائل داخلی جهان اسلام نیز توجه شود. در سطح کلان و یا جهانی، عللی از قبیل جهانی سازی، اقتصادی جهان، سیاست‌های نوین کشورهای غربی و فناوری‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی تأثیرگذار بوده‌اند. جهانی سازی یا جهانی شدن، عامل اساسی تغییر و تحول در جنبش‌های اسلامی به مقوله جهانی شدن باز می‌گردد. این تأثیرات، با توجه به علل ذیل مورد توجه می‌باشد:

- ۱- چالش‌های هویتی ۲- افزایش اهمیت مسائل فرهنگی ۳- سکولاریسم و دموکراسی سازی غربی و افزایش سیاست‌های غربی‌سازی جهان از سوی کشورهای جهان غرب.
- اصول بنیادین نوبنیادگرایی اسلامی عبارتند از: ۱- نبرد دوگانه تاریخی میان کفر و ایمان ۲- امت‌گرایی ۳- مخالفت با انسان محوری و یا اومانیسم ۴- مخالفت با دموکراسی ۵- تأکید بر مسائل خاص به جای تأکید بر مسائل داخلی ۶- تأکید بر دین و اهمیت ندادن به مسئله عقل و علم ۷- ضد یهودی بودن ۸- تکوین‌گرایی ۹- شاخه‌ای از وهابیت و ضد شیعه هستند.

چگونگی شکل‌گیری طالبان

طالبان در فاصله سال‌های ۱۳۷۳-۱۳۸۰ ش (۱۹۹۴-۲۰۰۲ م) از جنوب افغانستان ظهور نمودند. آنان گروهی با انگیزه، از طلاب علوم دینی بودند که از افزایش ناامنی در سراسر افغانستان توسط دسته‌های مسلح به نام مجاهد پس از فروپاشی حکومت نجیب در سال ۱۳۷۰ به ستوه آمده بودند. این دسته‌های مسلح به مدت سه سال در حالی در جاده‌ها به دزدی و اخاذی می‌پرداختند که سرای مجاهدین در پایتخت بر سر قدرت به شدت می‌جنگیدند. (میلی، ۱۳۸۷: ۶۸)

در این شرایط که اوضاع مرزی تحت نظارت سازمان اطلاعات ارتش پاکستان (ISI) قرار داشت، خبرگزاری‌ها از عملیات پر سر و صدای تصرف یک شهر مرزی در جنوب قندهار و یک پایگاه مملو از اسلحه توسط گروه ناشناخته طالبان در ۱۳۷۳ ش (۱۲ اکتبر ۱۹۹۴ م) خبر دادند. این گروه از قبیله‌ی پشتون دُرانی با سابقه حکومت ۲۵۰ ساله در افغانستان و خواستار بازگشت «ظاهر» شاه سابق بودند. رهبر آنان ملا عمر، یکی از مجاهدین سابق بود و فرماندهان محلی، پاکستان را در ظهورشان دخیل می‌دانستند. یک هفته بعد، در بیستم اکتبر، هیأتی از کارشناسان امور عمرانی و سفرای خارجی به سرپرستی بابر، وزیر خارجه وقت پاکستان - که خود یک پشتون بود در سفری به جنوب افغانستان، امکان برقراری بزرگراهی از کویت به هرات را بررسی می‌کردند. این هیأت در خارج از قندهار توسط مجاهدین محلی و در اعتراض به حمایت پاکستان از گروه طالبان گروگان گرفته شد. در ۲۹ اکتبر این کاروان همراه دو فرمانده طالبان و یک افسر ISI به گروگان مجاهدین درآمد. طالبان به درخواست پاکستان در یک حمله برق آسا گروگانگیران را فراری دادند و عصر همان روز قندهار را به تصرف درآوردند. (شیرالحسن، ۱۳۷۶: ۱۳۶) از آن پس طالبان به شهرت رسیدند و توانستند با برقراری عوارض بر کامیون‌ها امنیت جنوب را تأمین کنند.

ماهیت جنبش طالبان

بعد از فروپاشی طالبان، منافع استراتژیک غرب و آمریکا با حضور دراز مدت نظامی آنان در هم گره خورد. این حضور همیشه با افزایش احساسات ضد آمریکایی همراه بوده است. با توجه به رفتار ناشایست نظامیان آمریکایی و افکار و عقاید موجود در افغانستان، لازمه حضور دراز مدت در این منطقه، تغییر ساختاری همین افکار و عقاید، حتی همراه با استراتژی حذف فیزیکی، بود. سیاستمداران آمریکایی در فاصله سال‌های ۹۱ تا ۹۴ میلادی به افغانستان به عنوان یک مسئله استراتژیک نمی‌نگریستند. هنگامی که در سال ۹۴ میلادی طالبان ظهور کرد، آنان به مسئله افغانستان علاقه‌مند شدند. دخالت‌های شرکت‌های بزرگ آمریکایی و غیرآمریکایی همزمان با ظهور طالبان در افغانستان، به خوبی تغییرات دلخواهشان را روشن می‌کند. (رشید، ۱۳۷۹: ۲۰۱)

حاکمیت سرمایه در پشت صحنه سیاست آمریکا می‌خواست با قدرت نظامی طالبان، از بحران‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نامبرده در افغانستان ثمری برچیند. این بحران‌ها در کل منطقه گونه‌ای انتظار برای صلح در افغانستان به وجود آورده بود. در آمریکا همواره همین حاکمیت سرمایه، استراتژی‌های کلان را برای دولتمردان آمریکا تعیین می‌کند. سرکوب طالبان بهانه خوبی برای رویکرد دوباره‌ی نظامیگری در سیاست‌های آمریکا بوده است. دلیل این رویکرد، تحولات به وجود آمده در آسیا و اروپا در دهه‌ی گذشته بود. رشد چشمگیر اقتصادی چین در دهه‌ی نود میلادی با رقم‌های درشت آغاز شد. این رشد نوید ظهور یک ابرقدرت اقتصادی آسیایی جدید را در کنار ژاپن می‌داد. اقتصاد چین حتی از بحران پولی آسیای جنوب شرقی کمتر آسیب دید و کمتر سالم ماند. هند نیز به سرعت خود را به تکنولوژی ارتباطی مجهز کرد. روسیه آرزوی دستیابی به موقعیت شوروی سابق را دنبال می‌کرد و اروپای واحد نیز شکل گرفت. در چنین فضایی زمره‌ی جهانی شدن اقتصاد قوت گرفت. از طرفی بزرگ‌ترین اقتصاد جهان در آمریکا، چند سال در رکود بود. (رشید، ۱۳۷۹)

نقش جنبش طالبان، زمینه‌سازی حضور درازمدت آمریکا در راهبردی‌ترین نقطه‌ی جهان در قلب آسیا و در افغانستان بود. در راه این هدف بزرگ، عده‌ای از احزاب مسلح و رقیب (بنیادگرا و رادیکال) در افغانستان و نیز رشد بنیادگرایی در پاکستان مانع به حساب می‌آمدند. سرکوب بنیادگرایان و رادیکال‌ها در افغانستان، که جنبش «تحریک شده‌ی سیاسی- نظامی» طالبان و نیز افراد القاعده واگذار گردید. مزاری و مسعود نیز حذف شدند. جنبش طالبان علیرغم کمک‌های آشکار و پنهان ائتلاف حکام عرب و پاکستان و آمریکا، توفیق کاملی به دست نیاورد ولی حد لازم آن فراهم شد.

بین سال‌های ۹۷ تا حادثه‌ی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی طالبان به نود درصد خاک افغانستان مسلط بودند و به مرزهای کشورهای آسیای میانه رسیدند. (نیلی، ۱۳۷۷) جنبش طالبان راه حضور نظامی درازمدت در آسیای میانه را هم برای آمریکا فراهم کرد. در داخل افغانستان نیز زمینه برای روی کار آمدن یک دولت لیبرال متمایل به غرب آماده شد. اکنون در افغانستان رقابت‌ها از صورت سیاسی- نظامی به صورت نظامی- اقتصادی- سیاسی تغییر شکل یافته است. البته قبلاً نظامیان، وابسته به سیاست‌های بین‌المللی بودند و اکنون حضور نظامی غرب چشمگیر است. (روآ، ۱۳۷۳: ۸۶)

بستر افکار جنبش طالبان

شهرهای قندهار، هرات و کابل روی هلالی واقع شده‌اند که سالیان دراز تحت تأثیر افکار صوفیانه دو خاندان بانفوذ در افغانستان قرار دارند: یکی خاندان مجددی و دیگر خاندان گیلانی.

خاندان مجددی به حضرت‌های شور بازار معروفند و نزد تمام پشتون‌ها و حتی شیعیان احترام دارند. اولین رئیس حکومت مجاهدین پس از پیروزی، حضرت صاحب مجددی، از همین خاندان بود. اما خاندان گیلانی بیشتر در جنوب نفوذ دارند. تصوف رایج در جنوب با هرات فرق دارد. در هرات (پیرها) اغلب عالم‌اند. اما در قندهار پیرها بی‌سوادند. اکثر مردم در جنوب پیرو فرقه‌ی نقشبندیه هستند. مذهب فقهی رایج نیز در این مناطق حنفی است. (روا، ۱۳۷۳: ۲۰۴) آموزه‌های فکری شاه ولی الله با سابقه‌ی بیشتر در مدارس سنتی پاکستان نیز وجود دارد.

جنبش طالبان تحت تأثیر چنین زمینه‌ای از افکار صوفیانه‌ی شاه ولی الله در مدارس جمعیت علمای اسلام در پاکستان پرورش یافت. این مدارس سنتی در اردوگاه‌های مهاجران افغانی در پاکستان فعال بودند. رهبر جمعیت العلمای اسلام، خود، یک پشتون دورانی و با پشتون‌های جنوب افغانستان از این قبیله است. این حزب سیاسی پاکستان در شکل‌گیری و پرورش اعضای فعال جنبش طالبان نقش اساسی داشت. (عارفی، ۱۳۸۲) در هنگام به وجود آمدن جنبش، انگیزه‌ای قوی برای بازگرداندن ظاهر، شاه سابق افغانستان، در میان قبایل دورانی به وجود آمده بود. شاه سابق نیز از همین قبیله است. مطابق با بررسی تاریخی - جغرافیایی پژوهشگران در چگونگی رشد جنبش طالب، افکار آنها باید تحت تأثیر بنیادگرایی موجود در پاکستان و جد صوفیانه‌ی جنوب افغانستان باشد.

عملگرایی طالبان

این جنبش سری در عمل، هیچگونه توضیحی از آرمان‌های خود نداده است. احمد رشید در این زمینه می‌گوید: شناخت پدیده‌ی طالبان به دلیل مسائل بسیار سری که ساختار سیاسی آنان، رهبری‌شان و فرایند تصمیم‌گیری درون جنبش را در بر گرفته است، بسیار دشوار به نظر می‌رسد. طالبان مطبوعات و بیانیه‌های سیاسی انتشار نمی‌دهند و کنفرانس مطبوعاتی برگزار نمی‌کنند و چون گرفتن عکس و مشاهده‌ی تلویزیون را ممنوع کرده‌اند، کمتر کسی تاکنون چهره‌ی رهبران آنان را دیده است. ملا عمر رهبر یک چشم طالبان، همچنان در پرده‌ی ابهام زندگی می‌کند. بدین ترتیب، طالبان پس از خمرهای سرخ کامبوج، سری‌ترین جنبش سیاسی در دنیای امروز به شمار می‌رود. (احمد، ۱۳۷۹)

تنها از روش علمی آنها می‌توان برداشت‌هایی را به دست آورد. از آنجا که رهبران جنبش و اکثر نیروی نظامی آن، درس خوانده‌های مکاتب سنتی روستا بودند، قصد تطبیق شرایط زندگی روستایی را در شهر داشتند. در این راه آنها در قندهار و هرات به مشکل جدی برخوردند؛ زیرا این دو شهر به توسعه یافتگی کابل نبود. کابل و شمال در طول سال‌های جهاد، نسبت به سایر مناطق افغانستان توسعه یافته‌تر می‌نمودند. طالبان در تطبیق آموزه‌ها و افکار ناگفته‌ی خود در

این مناطق مشکل جدی داشتند و به همین دلیل بازیچه و مضحک‌های رسانه‌های غربی قرار گرفتند. آنها ابتدا به طور مطلق عکس گرفتن را حرام کردند، اما بعد مجبور شدند عکس‌های گذرنامه را قبول کنند. این اولین نمود از افکار جزمی آنان بود. آنان زنان و دختران را از آموزش و کار منع کردند و تلویزیون‌ها را شکستند. این اعمال نوعی افراط در بنیادگرایی بود. آنان گاهی در عمل پشتونوالی (قوانین مورد قبول قبیله) را بر احکام شریعت مقدم می‌داشتند و از اجرای حدود و برپایی نماز فقط ظاهر آن را در نظر داشتند. این قشریگری آنان از نظر علما پنهان نمی‌ماند، ولی خبرنگاران خارجی نمی‌توانستند موارد آن را گزارش کنند. اجرای حدود اسلامی، برای خبرنگاران تبلیغ «اسلام برابر خشونت» بود. شدت فساد موجود در جامعه در دوران حکومت مجاهدین به طالبان اجازه می‌داد تا قاطعانه احکام قضایی را بدون اثبات شرعی اجرا کنند. مردم هم به خاطر دفع افسد به فاسد اینگونه اعمال آنان را قبول می‌کردند. (عزیز احمد، ۱۳۶۷)

اوج تنش رفتاری آنان در کابل مواجهه با غیر نظامیان بود. در کابل آنان با مسائل عدیده‌ای روبه‌رو بودند: اقوامی که از نظر نژاد، مذهب و زبان تفاوت می‌کردند، تورم، کارکنان زن سازمان‌های کمک‌رسانی و سازمان ملل، دانشگاه، ایستگاه رادیو و تلویزیون، سینما، اطبای زن، مراسم عید نوروز، تاریخ و زبان رسمی، مراسم مذهبی شیعیان، موزه و آثار باستانی و مجسمه‌های عتیقه و حتی بازی‌های رایج، معضلات پیش‌روی طالبان بودند. مسعود و نیروهایش با درک افکار و اعمال طالبان به بهانه‌ی حفظ جان مردم، در حقیقت آنان را به بلای طالبان گرفتار کردند و خود جان سالم به در بردند. گزارشگران خارجی هم یکی از معضلات طالبان بودند که مرتب برخوردهای خشن و دور از عقل و انسانیت طالبان را به‌خصوص در مورد زنان، به جهان ارسال می‌کردند. در اثر ادامه‌ی این معضلات، نارضایتی عمومی کم‌کم بالا گرفت. جنبش که در ابتدا با ایجاد صلح، امنیت و نظم مورد استقبال مردم قرار گرفته بود، پس از چهار سال از آغاز خود و تصرف شهر مزار در سال ۱۹۹۸ م، دست به کشتار شیعیان زد. جامعه‌ی بین‌المللی نیز در واکنش، تحریم‌هایی را وضع کرد تا طالبان ضمن اصلاح سیاست‌ها همکاری خود را با القاعده قطع کنند. اما آنان به جای تغییر رفتار و سیاست‌های خود، دست به تشکیل حکومت پلیسی خودکامه زدند. ماشین جنگی آنان هم از فتح مزار در سال ۱۹۹۸ م (۱۳۷۷ش) متوقف شد. طالبان برای رفع تحریم‌ها، تهدید کردند که مجسمه‌های بودا در بامیان را ویران می‌کنند. آنان تهدیدهای خود را قبل از فتح بامیان اعلام کرده بودند. با ادامه‌ی تحریم‌ها بالاخره آنان مجسمه و بسیاری از آثار باستانی موزه‌ی کابل را منهدم کردند؛ اما تحریم‌ها برداشته نشد. چنین رفتاری تقابل جنبش با سلطه‌جویی غرب نبود، بلکه مطابق با منافع غرب، چهره‌ی اسلام را در جهان مخدوش می‌کرد.

عوامل داخلی پیدایش طالبان

- بی‌ثباتی‌ها و جنگ‌های داخلی پس از خروج شوروی؛

یکی از عوامل مهم داخلی که منجر به ظهور طالبان در افغانستان شد ناتوانی رهبران گروه‌های جهادی افغانستان در استقرار یک دولت فراگیر و تمایل برخی از این گروه‌ها به اعمال سلطه بیشتر بر دولت مجاهدین بود؛ در ابتدا پس از خروج شوروی از افغانستان، ربانی به قدرت رسید، ربانی با دستکاری اعضای انتخاب کننده رهبری افغانستان سعی داشت بار دیگر به قدرت برسد همین عامل سبب شد گروه‌های سیاسی غیر تاجیک به‌خصوص پشتون‌ها این برداشت را داشته باشند که در حاشیه قرار گرفته‌اند. (قره‌گوزلو، ۱۳۸۶: ۵۲) این امر به ویژه در مورد گروه‌های پشتون مانند حزب اسلامی حکمتیار صادق بود که بنا بر سنت دیرین ساخت قدرت در افغانستان از قرن ۱۸ به بعد تمایل داشتند قوم پشتون کنترل نهادهای حکومتی را در دست داشته باشد. هریک از گروه‌های مجاهد نظیر حزب اسلامی گلبدین حکمتیار یا جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی و (احمد شاه مسعود چهره برجسته آن) در صدد بودند اقتدار بیشتری در دولت داشته باشند.

این درگیری‌ها بی‌ثباتی، ناامنی، بحران اقتصادی را بر سراسر افغانستان تحمیل کرد؛ در این رابطه می‌توان گفت گسترش بی‌ثباتی و ناامنی کمک فراوانی به ظهور طالبان کرد تا به بهانه برقراری ثبات و امنیت از طریق از میان برداشتن جناح‌های متخاصم جهادی دست به کار شوند پیروزی اولیه طالبان در مناطق جنوبی در قندهار جلال آباد ناشی از همین ضعف دولت مرکزی افغانستان و گسترش برخوردها میان دولت و مخالفان آن بود. (احمدی، ۱۳۸۷) به هر حال پس از اختلال در تقسیم قدرت و عدم توفیق ربانی در فرآیند دولت ملت سازی از طریق ایجاد یک حاکمیت فراگیر، احزاب جهادی ضد تاجیک جنگ فرسایشی علیه دولت ربانی را آغاز کردند و به موازات تضعیف این دولت و از آنجا که خود نیز به تنهایی آلت‌ناتیو نیرومندی برای کسب سیاسی به شمار نمی‌رفتند به تدریج جذب گروه رو به رشد طالبان شدند. (قره‌گوزلو، ۱۳۸۶: ۵۵)

به‌طور خلاصه، نهضت طالبان را می‌توان محصول درگیری‌های حاصله از کودتای سوسیالیستی سال ۱۹۸۷ و هجوم بعدی شوروی، نتیجه خستگی مردم از جنگ مداوم و نومیدی و بی‌زاری‌شان از رهبران مقاومت دانست که نتوانستند وحدت ایجاد کنند و حکومت باثباتی ایجاد نمایند طالبان از این وضعیت حداکثر استفاده را برد؛ این گروه نوید ثبات و خلع سلاح را می‌داد مردم افغانستان از جنگ میان مجاهدین که ماه‌ها شهرها را به آشوب کشیده بودند خسته شده و از طالبان که با فتح شهرها غارت نمی‌کرد و ثبات را به ارمغان می‌آورد حمایت کردند. (همان: ۶۰) بر این اساس اهدافی که طالبان در ابتدا عنوان می‌کردند برای اکثریت مطلق مردم عادی افغانستان ایده آل به

شمار می‌رفت. مطرح کردن مسائلی نظیر جمع کردن اسلحه از دست افراد و گروه‌های غیر مسئول، تامین امنیت مردم، باز کردن راه‌ها و از میان برداشتن موانع (پاتک‌ها) برای مردم بسیار جذاب بود. (دانش بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۴)

بنابراین طالبان قبل از اینکه محصول تصمیمات خارجی در بیرون از مرزهای افغانستان باشند نتیجه تحزب‌گرایی و قوم‌گرایی، اختلافات درونی و عملکرد نامطلوب نیروهای جهادی بعد از انتقال قدرت می‌باشند. (همان) به هر حال بزرگترین افتخار طالبان استقرار امنیت در مناطق تحت کنترل آنها بود؛ این امنیت در نتیجه حضور گسترده نیروهای پلیس یا سربازان مسلح به دست نیامده بود بلکه نتیجه تطبیق با قوانین شرعی بود، دست دزد قطع می‌شد، قاتل در اختیار خانواده‌های مقتول قرار داده می‌شد که یا مورد عفو قرار می‌گرفت و یا قصاص می‌شد. در کشور جنگ زده، فقیر و نامنی همچون افغانستان که در طول دو دهه، مردم به بی قانونی عادت کرده بودند تطبیق این قوانین بسیار موثر بود و مردم نیز نمی‌توانستند به آن اعتراض کنند زیرا فرمان ایشان بود. (مژده، ۱۳۸۲)

- بحران اقتصادی، فقر فرهنگی و نفوذ دیرپای سنت‌های مذهبی

ده سال جنگ گسترده نیروهای جهادی افغانستان با سربازان اتحاد جماهیر شوروی در فاصله سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۹ از یک طرف و گسترش بی ثباتی و درگیری‌های داخل بین گروه‌های جهادی (حزب اسلامی در برابر جمعیت اسلامی) از طرف دیگر، بنیان‌های اقتصادی افغانستان را به هم ریخت و سبب تحمل فقر عمومی بر کشور شد؛ تداوم این فقر عمومی از یک طرف و سنت دیر پای مذهبی از سوی دیگر عوامل مهم ظهور طالبان به شمار می‌رود. (احمدی، ۱۳۸۷: ۲۶) به هر حال افغانستان یکی از ده کشور فقیر جهان است. (دانش‌بختیاری، ۱۳۸۵: ۴۶) مردم افغانستان برای رهایی از فقر روی به مدارس مذهبی آورده‌اند و تحصیل در این مدارس را گزینه‌ای برای رهایی از فقر فزاینده خود دانستند. تحصیل در مدارس مذهبی پاکستان برای افغان‌های فقیر مزایایی در بر داشت. این طلاب نه تنها در دوران تحصیل در پاکستان در مقایسه با هم‌تایان خود در جامعه جنگ زده افغانستان از وضع مادی بهتر برخوردار بودند بلکه پس از شکل‌گیری گروه طالبان و دستمزدهای هنگفتی نیز بابت جنگیدن در صفوف آن دریافت می‌کردند گذشته از این بیشتر این طلاب به امید کسب مقامات گوناگون سیاسی، اجتماعی اقتصادی در دولت طالبان همکاری گسترده‌ای با آنان کردند؛ در این رابطه می‌توان گفت رهبران طالبان نه تنها به جنگجویان خود دستمزدهای ماهیانه گزاف به ویژه در مقایسه با میزان دستمزدها در افغانستان می‌پرداختند بلکه اعضای خود را متقاعد می‌کردند که جنگیدن در جبهه طالبان و تلاش برای برقراری امارت اسلامی افغانستان نوعی جهاد و به آزمایش گذاشتن ایمان و پیاده کردن آموزه‌هایی بود که در مدارس دینی پاکستان فرا گرفته بودند. (احمدی، ۱۳۸۷: ۲۶)

گروه‌های متعددی از جوانان افغان نه تنها در مدت تحصیل چند ساله خود در مدارس مذهبی پاکستان از نیازهای اولیه مادی تامین می‌شدند بلکه این نوع تحصیل را وسیله خوبی برای امرار معاش در سال‌های بعد از فراغت در جامعه افغانستان می‌دانستند. بدین ترتیب تمایل به حضور در مدارس دینی و تحصیل در آنها انگیزه مهمی برای رها شدن از فقر در میان جوانان و خانواده‌هایشان بوده است؛ به هر حال، بحران اقتصادی (ناشی از جنگ‌های مجاهدین با نیروهای شوروی و سپس جنگ بین مجاهدین) و فقر فرهنگی از یک طرف و نفوذ دیر پای سنت‌های مذهبی و تمایل به تحصیل در مدارس دینی، عامل مهمی بود که دولت پاکستان و در درجه بعد عربستان را قادر ساخت از آن برای سازماندهی طالبان به عنوان یک نیروی مذهبی، نظامی بهره گیرند. نیاز مادی و تعصب مذهبی دو پایه اساسی شکل‌گیری و گسترش قدرت طالبان در افغانستان بوده است. (احمدی، ۱۳۸۷: ۲۶) شایان ذکر است که دستمزدهای کلان طالبان برای استخدام نیروی نظامی سبب شد که افغانی‌ها که جنگ، برایشان یک حرفه شده بود از گروه‌های جهادی جدا شوند و به طالبان بپیوندند. (واعظی، ۱۳۸۰: ۱۳۴)

- تضادهای قومی و رشد طالبان؛

عوامل قومی در کنار عقاید مذهبی و انگیزه‌های مالی در ظهور و رشد طالبان بسیار موثر بوده است. هسته‌های رهبری و اولیه طالبان را یکسره افغان‌های پشتون تشکیل می‌دهند و با توجه به اینکه پشتون‌ها به طور سنتی از قرن ۱۸ به بعد قدرت را در افغانستان در دست داشتند، طالبان خود را وارثان قدرت پشتون‌ها و شایسته آن می‌دانستند از آنجا که اکثر رهبران جهادی افغانستان را غیر پشتون‌ها تشکیل می‌دادند و ربانی نیز از تاجیک‌ها بود، پدیده دولت وی در نوع خود در تاریخ افغانستان سابقه نداشت. در جریان درگیری میان طالبان و مخالفان نه تنها اکثر فرماندهان محلی و جنگ جویان در جبهه ربانی، احمد شاه مسعود به سوی طالبان رفتند، بلکه پشتون‌های ساکن مناطق غیر پشتون (نظیر پشتون‌های اطراف مزار شریف و شمال) اغلب به عنوان ستون پنجم طالبان عمل کرده و با ورود طالبان به این مناطق به آنها می‌پیوستند. (احمدی، ۱۳۸۷: ۲۹) به هر حال کادر رهبری سیاسی و مذهبی این جنبش از میان افراد و جریان‌های متعصب اسلامی و به شدت واپس‌گرای استان‌های جنوبی قندهار، جلال آباد، ارزگان بر خواسته بودند خان‌ها و رهبران قبایل این مناطق به دلیل اینکه در تقسیم قدرت سهمی به دست نیاورده بودند و به سبب دشمنی دیرینه با تاجیک‌ها به سرعت به صفوف طالبان جذب شدند مردم این مناطق ناامید از تثبیت قدرت سیاسی و در هراس از نا امنی روز افزون، مقدم طالبان را گرمی داشتند. (قره گوزلو، ۱۳۸۶: ۶۲)

عوامل منطقه‌ای موثر در ظهور و رشد طالبان

سیاست کشورهای منطقه تاثیر بسزایی در روی کار آمدن طالبان داشته است عوامل منطقه-ای نظیر سیاست‌های پاکستان، رقابت عربستان با ایران و خصومت امارات متحده عربی با ایران در منطقه نقش مهمی در رشد و تقویت طالبان بازی کرده است. پاکستان در سازماندهی و هدایت سیاسی طالبان نقش اصلی را ایفا کرده و عربستان و امارات متحده عربی نقش حامی این گروه را بر عهده داشتند.

- حمایت‌های همه جانبه پاکستان از طالبان

از میان کشورهایایی که در روی کار آمدن طالبان نقش داشته‌اند، هیچ کدام به اندازه پاکستان تاثیرگذار نبوده است این کشور بیشترین حمایت را از طالبان به عمل آورده است؛ به عبارت دیگر تسلط طالبان بر افغانستان تا حد فراوانی متأثر از سیاست‌های پاکستان در قبال افغانستان بوده است. پس از خروج شوروی جمعیت اسلامی به رهبری ربانی و احمد شاه مسعود بر کابل تسلط پیدا کردند.

پاکستان احتمالا انتظار نداشت رهبران دولت اسلامی جدید، به ویژه مسعود که همواره خود را مستقل از پاکستان نگه داشته و هرگز در مدت اشغال افغانستان توسط شوروی از این کشور دیدن نکرده بود، اهداف جاه طلبانه منطقه‌ای پاکستان را در اولویت قرار ندهند. (صیقل، ۱۳۷۷: ۶۰) پاکستان یکی از سه کشوری بود که در کنار عربستان سعودی و امارات متحده عربی، به سرعت طالبان را به رسمیت شناخت. این کشور همچنین آخرین کشوری بود که روابط دیپلماتیک خود با این گروه را قطع کرد.

بیشتر وابستگان حزب حاکم و جناح حزب خلق افغانستان که عمدتاً از پشتون‌ها بودند در گروه طالبان، جذب شدند علاوه بر این (آی اس آی) با قرار دادن افسر و کارشناس افغانی الاصل ارتش، در اختیار طالبان که از سال ۱۳۷۱ همزمان با سقوط حکومت دکتر نجیب الله به پاکستان پناه آورده بودند کمک موثری به طالبان کرد، افسران جناح خلق که دارای گرایش‌های ناسیونالیستی و متعصب قومی بودند طالبان را وسیله‌ای مناسب برای اعاده حاکمیت پشتون‌ها دیده و به آنها پیوستند. بیشتر نیروهای زرهی و توپخانه طالبان و نیز نیروی هوایی پس از تصرف کابل، توسط طالبان راه اندازی شد. (سجادی، ۱۳۸۰: ۲۱۷) همچنین پاکستان با اجازه دادن به طالبان برای تصرف یک انبار اسلحه مهم در خارج کمکی اساسی به این جنبش نمود، این انبار اسلحه قبلاً متعلق به حکمتیار بود، اما توسط سربازان سپاه مرزی پاکستان که تحت فرماندهی وزیر خارجه بودند نگهداری می‌شد. هنگامی که طالبان به این انبار نزدیک شدند به این سربازان دستور داده شد که از آنجا دور شوند با این اقدام، طالبان ۱۸۰۰۰ میل تفنگ کلاشینکف، ۱۲۰ قطعه توپ و مقادیر زیادی مهمات به دست آورد. (رشید احمد، ۱۳۷۷: ۱۲۴) اسلام آباد تلاش-

های دیپلماتیک و تبلیغاتی گسترده‌ای نمود تا طالبان را به عنوان قوی‌ترین و محبوب‌ترین نیرو در افغانستان معرفی نماید. این کشور برای اینکه به عربستان و آمریکا ثابت نماید که طالبان قادرند نه تنها ثبات را در افغانستان برقرار سازند بلکه می‌توانند منافع سعودی و آمریکا را در منطقه تامین نماید. (صیقل، ۱۳۷۷: ۶۲) به هر حال پاکستان نخستین کشوری بود که اعلام کرد حاضر است طالبان را به عنوان حاکم افغانستان بپذیرد و پس از آن عربستان و امارات طالبان را به رسمیت شناختند. (مارسدن، ۱۳۷۹: ۸۶) این کشور از تصویب تحریم‌های شورای امنیت علیه طالبان راضی نبوده و چندین بار خواستار لغو تحریم‌ها و به رسمیت شناختن طالبان از سوی سازمان ملل بوده است. (فرزین نیا، ۱۳۸۷: ۴۱) علاوه بر حمایت‌های فراوان پاکستان از طالبان، گروه‌های غیررسمی پاکستانی نظیر جمعیت علمای اسلامی که نقش مهمی در پارلمان دارد طالبان را برادر دینی مردم پاکستان می‌دانند و مقامات حکومتی را به پشتیبانی از آنان ترغیب می‌کنند. سرویس‌های امنیت پاکستان (آی اس آی) طالبان را عصاره ناب مجاهدین دهه ۱۹۸۰ می‌دانند که خودشان آنان را تربیت و سازماندهی کرده‌اند و پیوسته بر آنان نظارت دارند. (برایز، ۱۳۸۱: ۳۱)

- تاثیر سیاست‌های آمریکا بر پیدایش و گسترش طالبان

سیاست‌های بین‌الملل آمریکا پس از سقوط شوروی، به طور غیر مستقیم سبب تسریع روند شکل‌گیری و گسترش طالبان گردید. در این رابطه می‌توان گفت آمریکا پس از شکست دادن شوروی توسط مجاهدین افغان و خروج ارتش سرخ از آن کشور، خود را از تحولات داخلی افغانستان کنار کشید و نسبت به آینده آن کشور بی تفاوت شد. در مقطع جنگ داخلی افغانستان، آمریکا بیشتر موضع بی طرفانه همراه با توصیه‌های اخلاقی به مذاکره برای ختم جنگ در پیش گرفت. (سجادی، ۱۳۸۰: ۲۱۷) به نظر می‌رسد در حالی که آمریکا انرژی زیادی برای آنچه بوش آن را «دولت‌های سرکش» نامید صرف می‌نماید، مشکل اصلی از درون کشورهای دوست برمی‌خیزد. به گفته فولر: «آمریکا باید از فرمول‌های بوش مانند: کشورها یا با ما هستند یا با تروریست‌ها»، اجتناب کند. این چیزی نیست که واقعاً جریان دارد. همان طور که اسلام‌گرایی هم همان چیزی نیست که بن لادن آن را جدال بین اسلام و کفر می‌خواند. داستان واقعی، ظهور بالقوه نیروهایی در جهان اسلام است که اسلام را تغییر می‌دهند و زمینه را برای اصلاح و نوسازی اسلامی و ظهور نهایی سیاستی هموار خواهند کرد که هم اصالتاً اسلامی باشد و هم لیبرال دموکرات. تشویق این روندها باید در زمره اهداف مهم سیاست آمریکا قرار گیرد. (فولر، ۱۳۸۲: ۱۰۲) به طور کلی، رویکرد تعامل‌گرا، راهکارها و توصیه‌های زیر را در خصوص چگونگی استراتژی آمریکا در برابر مسلمین پیشنهاد می‌کند:

۱- تعامل با احزاب اسلامی؛ ۲- توجه به اصلاحات مذهبی، آموزشی و اجتماعی؛ ۳- حمایت از خیریه‌های مذهبی مستقل (با هدف خنثی سازی فعالیت‌ها و اهداف مؤسسات خیریه وابسته به گروه‌های تندرو و تروریست که با ارائه‌ی خدمات، جذب و پرورش نیرو را تعقیب می‌کنند؛ ۴- اعطاء امتیازات ویژه به دانشگاه‌ها برای ارتقاء افکار و آثار مسلمانان معتدل؛ ۵- تمرکز بر دیپلماسی عمومی، ارتقاء دموکراسی و برنامه‌های کمکی جهت تقویت اصلاح و احیای اسلامی. ایالات متحده از رهگذر طالبان، امنیت را طلب می‌کرد؛ واقعیت این است که نا امنی طولانی ناشی از جنگ- های داخلی طالبان را برای آمریکا جذاب ساخته بود به گفته واشنگتن پست آمریکا برای ایجاد ثبات در افغانستان به غیر از طالبان انتخاب دیگری نداشت. (نجف زاده، ۱۳۸۳: ۱۶۸) آمریکا از فرآیندهای کسب اجماع فراگیر در افغانستان نگران بود و طالبان را راه خوبی برای استقرار نظم و امنیت و نفوذ در افغانستان می‌دانست. (زندى، ۱۳۸۰: ۵۸)

روی کار آمدن طالبان و مقابله با نفوذ ایران در منطقه

برخی معتقدند که روی کار آمدن طالبان در افغانستان با سیاست مهار دوجانبه آمریکا همخوانی داشته است (قره گوزلو، ۱۳۸۶: ۷۱) برای مشاوران امنیتی آمریکا پر و بال دادن به سنی- های بنیادگرا نظیر طالبان معنایش محدود ساختن منطقه‌ای ایران شیعه مذهب در این بخش دنیاست. (برایز، ۱۳۸۱: ۳۱) در این خصوص می‌توان گفت که حاکم شدن هم‌پیمانان ایرانی (ربانی، احمد شاه مسعود) بر افغانستان می‌توانست نفوذ ایران را در آسیای میانه افزایش دهد به عبارت دیگر افغانستان کلید تسلط بر آسیای میانه بود و تسلط ایران بر افغانستان به معنای تسلط ایران بر آسیای میانه بود. بنابراین آمریکا برای کنترل قدرت ایران در منطقه با تسلط طالبان بر افغانستان مخالفت چندانی نکرد و به صورت ضمنی طالبان را مورد پذیرش قرار داد. طالبان که اندیشه ضد شیعی داشت بهتر از هر گروه دیگری می‌توانست مناطق مرزی ایران را نا آرام کرده و نفوذ ایران را در آسیای میانه کنترل نماید. (پل، ۱۳۸۱: ۴۲) به طور کلی پیدایش طالبان تا حد فراوانی ناشی از شکست مجاهدین در تشکیل یک دولت فراگیر ملی و متعاقب آن بروز جنگ و درگیری میان مجاهدین بود. ظهور طالبان با شعار سلطه قوم پشتون بر افغانستان برای پشتون- های ملی‌گرا بسیار جذاب بود به‌صورتی که جنبش طالبان در عرض مدت کوتاهی توانست نماد پشتون به خود بگیرد و بیش از ۹۵ درصد اعضای طالبان را پشتون‌ها تشکیل می‌دهند. از دیگر عوامل داخلی که روند شکل‌گیری طالبان را تسریع کرد فقر گسترده حاکم به جامعه افغانستان بود، طالبان به نسبت سایر گروه‌های مجاهد حقوق ماهیانه بسیار گزافی را به اعضای خود پرداخت می‌کرد.

نتیجه گیری

از مهمترین عوامل سیاسی تاثیرگذار بر گسترش بنیادگرایی سلفی و وهابی، در منطقه خاورمیانه می‌توان به حمایت ابر قدرت‌ها و کشورهای منطقه از افراط‌گرایی مذهبی، مسئله اعراب و اسرائیل، بی‌ثباتی‌های سیاسی و ساختار استبدادی کشورهای منطقه نام برد. افراط‌گرایی مذهبی از آب‌سخورهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی موجود در کشورهای خاورمیانه تغذیه نموده است. بنیادگرایی دینی پس از رویدادهای یازده سپتامبر دیگر مسئله‌ای منطقی ای نیست و به معضل و چالشی جهانی، با ابعاد بین‌المللی تبدیل شده است. امروزه در آموزه‌های امنیت ملی و سیاست خارجی دولت‌های غربی، بنیادگرایی دینی خطری بزرگ به شمار می‌آید و بنیادگرایی اسلامی جنبشی است که به ارزش‌های بنیادی دینی باور دارد و پیروزی و بهروزی کشورهای اسلامی را در بازگشت به آن ارزش‌ها می‌داند. بنیادگرایی اسلامی به نوعی عدم تمایز میان دین و سیاست متکی است. اگر اسلام، برنامه و طرحی کامل است؛ اجتماع و سیاست نیز نمی‌تواند از حوزه صلاحیت و شمولیت آن برکنار باشد. دین بیش از آنکه معطوف به حوزه زندگی معنوی، روانی و فردی آدمی باشد، به امور اجتماعی و سیاسی اهتمام می‌ورزد.

درباره عوامل رشد و گسترش بنیادگرایی اسلامی در کشورهای اسلامی در چند دهه اخیر دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده که هر کدام بخشی از واقعیت‌ها را منعکس می‌سازد. با بررسی دقیق محیط داخلی جوامع اسلامی در این دو سده، وجود یک بحران اجتماعی چند بُعدی آشکار می‌شود. جهان اسلام برای بیش از دو سده گرفتار بحران‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و از همه مهمتر روحی بوده است. بحران‌هایی را که گریبانگیر جوامع اسلامی شده است می‌توان به بحران هویت و مشروعیت، حکمرانی بد، فشار و سرکوب، شکاف‌های طبقاتی، ضعف نظامی، نوسازی و بحران فرهنگی دسته بندی کرد، که آثار متقابل پویایی آنها برپایه یک الگوی تقویت کننده عمل می‌کند و مایه آشفتگی اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی می‌شود. همچنین نقش جهانی شدن و نقش مدرنیته از عوامل مهم در گسترش بنیادگرایی است و بدون شک یکی از دلایل مهم احیای دوباره اسلام، واکنش در برابر غرب است، البته تأثیر مدرنیسم در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی را نباید در این زمینه نادیده گرفت. بدون تردید از این نظر می‌توان بازگشت به اسلام را در حکم یک اعتراض فرهنگی قلمداد کرد. بنیادگرایان مسلمان از این بابت نگران هستند که مبدا فرهنگ غربی تهدیدی برای آنها به حساب آید. عوامل مهم دیگری که زمینه ساز رشد افراط‌گرایی یا تروریسم در خاورمیانه به خصوص در پاکستان و افغانستان شده است را می‌توان به زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی تفکیک کرد؛ در بحث زمینه‌های سیاسی می‌توان به نقش آمریکا به خصوص در زمان اشغال افغانستان اشاره کرد، اشغال شدن خاک افغانستان

از سوی نیروهای شوروی در ۱۹۷۹، به بنیادگرایی در خاورمیانه و به‌ویژه در افغانستان و پاکستان دامن زد و افغانستان را به صحنه رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی کشاند.

جهادگران از دهه ۱۹۷۰ به دشمن نزدیک یعنی رژیم‌های فاسد کشورهای اسلامی، تمرکز داشتند اما از اواخر دهه ۱۹۹۰ به بین‌المللی شدن جهاد علیه دشمن دور یعنی غربیها به رهبری آمریکا پرداختند، البته نقش پاکستان و مدارس مذهبی پاکستان بسیار تاثیرگذار است و پاکستان از مهمترین کشورهایی می‌باشد که در رشد تروریسم در منطقه تاثیر بسزایی داشته است این کشور در مقاطع مختلف از افراط‌گرایان مذهبی حمایت کرده است. نکته مهم دیگر، نقش مسائل اقتصادی است؛ فقر، بیکاری، افزایش نابرابری میان کشورهای شمال و جنوب، اختلافات طبقاتی، عللی است که به این قضیه کمک کرده است. با بررسی مناطقی که به صورت گسترده‌ای تروریسم در آن رشد کرده است متوجه می‌شویم که نا آرام ترین مناطق خاورمیانه فقیرترین نیز بوده‌اند. میزان فقر گسترده‌ای که در مناطق تحت کنترل طالبان در دو کشور افغانستان و پاکستان، وجود این امر را اثبات می‌نماید. فقر شدید در میان مردمان کشورهای اسلامی سبب می‌شود افرادی از سر استیصال وادار به انجام اقدامات تروریستی شوند، وعده‌هایی که گروه‌های تروریستی می‌دهند و شعارهایی که عموماً بر محور رفع تبعیض طبقاتی مطرح میکنند نیروی فوق‌العاده‌ای را برای عضویت فقرا در گروه‌های افراط‌گرای مذهبی فراهم می‌آورند. بی‌سوادی، تبعیض، عدم توانایی نظام آموزشی در پرورش نسل جوان، توسعه نیافتگی، انفجار جمعیت از عوامل اجتماعی است که مکمل زمینه‌های سیاسی و اقتصادی می‌شود و در کنار این موارد باید به ریشه‌های فرهنگی و مذهبی تروریسم و ساختارهای اعتقادی تروریست‌های مذهبی و مخالفت با نوآوری‌های مدنیت غربی توسط آنان اشاره کرد. وجه مشترک همه جنبش‌های بنیادگرا، ضدیت با ارزش‌ها و اخلاقیات مدرنیته غربی و عصر روشنگری و ترس از وجوه فکری و فرهنگی جهان جدید بوده است.

منابع فارسی

کتاب

- احمد، اکبر (۱۳۸۰)، پست مدرنیسم و اسلام، تهران، نشر ثالث
- دانش بختیاری، محمد قاسم (۱۳۷۵)، ریشه‌های بحران و راه توسعه سیاسی در افغانستان، تهران، نشر نو
- دکم‌جیان، هرایر (۱۳۷۷)، جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، تهران، انتشارات کیهان
- دیوبز، آنتونی (۱۳۷۷)، نحوه شکل‌گیری گروه طالبان به عنوان یک نیروی نظامی، ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد، نشر ترانه
- رشید، احمد (۱۳۸۲)، کابوس طالبان، ترجمه گیلدا ایروانلو، تهران، هدای رضا
- رواء، الپویه (۱۳۸۷)، اسلام جهانی شده، ترجمه، دکتر حسن فرشتیان، قم، موسسه بوستان کتاب
- رفعت، احمد (۱۳۸۷)، آینده جنبش‌های اسلامی پس از ۱۱ سپتامبر، ترجمه، میثم شیروانی، تهران، دانشگاه امام صادق
- سجادی، سید عبدالقیوم (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، قوم، مذهب و حکومت، قم، بوستان کتاب
- قره‌گوزلو، محمد (۱۳۸۶)، ظهور و سقوط بنیادگرایی در افغانستان، تهران، قصیده سرام
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، عصر اطلاعات؛ قدرت هویت، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، نشر طرح نو
- (۱۳۸۰)، قدرت هویت، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، انتشارات طرح نو
- مارسدن، پیتر (۱۳۷۹)، طالبان، جنگ و مذهب و نظم نوین در افغانستان، ترجمه فیروزمند، تهران، نشر نی
- میشل پل و خالد دوران (۱۳۸۱)، اسامه بن لادن و تروریسم جهانی، ترجمه وطن خواه، تهران، نشر کاروان
- ناجی راد، محمد علی (۱۳۸۷)، جهانی شدن تروریسم، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه
- واعظی، حسین (۱۳۸۰)، ریشه‌یابی تروریسم و اهداف آمریکا از لشکرکشی به جهان اسلام، تهران، انتشارات سروش

مقالات

- احمدی، حمید (۱۳۷۷)، طالبان: ریشه‌ها، علل ظهور و عوامل رشد، اطلاعات سیاسی اقتصادی،

- فیرحی، داوود(۱۳۸۷)، تروریسم، تعریف، تاریخچه و رهیافت‌های موجود تحلیل پدیده سیاست، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸
- کیل، ژیل(۱۳۷۹)، فراز و فرود اسلام سیاسی، در مصاحبه با ورونیک سلس، فصلنامه گفتگو، شماره ۲۹

English Resources

- Roy, Oliver (1994), **The Failour of Political Islam**, Trans. By Carol Volk , London: I.B. Tauris
- Hunter ,Shirin, **Islam Fundamentalism: What is really is and why it frightens the weast**, Sals Review, Vol 6, No1